

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

چکیده فرمایش محقق نراقی (ره)

در ادامه بحث آیه شریفه «**أَوْفُوا بِالْعُقُودِ**» ، بحث ما در این بود که آیا برای صحت معاطات، می‌توانیم به این آیه شریفه استدلال کنیم یا خیر؟ بیان کردیم که در حقیقت عقد، لفظ یا عهد موثق بودن دخالت ندارد. نسبت میان «عقد» با «عهد»؛ عموم و خصوص من وجه است و در حقیقت عقد، لفظ، جزء مقوم برای عقد نیست. بنابراین ما به خوبی می‌توانیم برای صحت معاطات، به آیه «**أَوْفُوا بِالْعُقُودِ**» استدلال کنیم.

عرض کردیم که مشهور در باب عقد، لفظ را معتبر می‌دانند و عقود را عقود لفظیه می‌دانند. در نتیجه اگر ما عقد را، عقد لفظی دانستیم، دیگر نمی‌توانیم به این آیه برای معاطات استدلال کنیم. اما با بیانهای مفصلی که ذکر کردیم، این مطلب تا اینجا روشن شد. به مناسبت، وارد بحث «لزوم» شدیم و گفتیم چون همین آیه شریفه در باب لزوم معاطات هم مورد استدلال قرار می‌گیرد، مناسب است که این مطلب را کامل بحث کنیم. آیا از این آیه شریفه می‌توان لزوم هر معامله‌ای و از جمله معاطات، که شک در لزوم آن داریم را استفاده کنیم؟

ملاحظه فرمودید محقق نراقی (ره) فرمودند چهار اشکال در اینجا وجود دارد و روی این چهار اشکال، نظر محقق نراقی (ره) این شد که نمی‌توان به این آیه شریفه برای لزوم معاطات یا هر عقدی استدلال کرد. سپس جواب اشکالات را بیان کردیم. پس از آن، محقق نراقی (ره) نتیجه‌ای گرفته‌اند که خلاف مشهور فقهاء است.

مشهور فقهاء قائل به أصالة اللزوم هستند، و می‌گویند اگر شک کردیم معامله‌ای یا عقدی، لازم است یا لازم نیست، به أصالة اللزوم تمسک می‌کنیم، مرحوم نراقی (ره) فرمود أصالة اللزوم يك دليل دارد و آن همین آیه شریفه «**أَوْفُوا بِالْعُقُودِ**» است و دلیل دیگری ندارد و ایشان این آیه را برای استدلال بر لزوم، مورد اشکال قرار داد و در نتیجه منتهی شد به این نظریه که اصل اولی در معاملات؛ لزوم نیست، بر خلاف مشهور. سپس اشکالات محقق نراقی (ره) را مورد بحث قرار داده و جواب دادیم.

فرمایش امام (ره) در دلالت آیه «**أَوْفُوا بِالْعُقُودِ**» بر لزوم معاطات

بحثی که اکنون به آن می‌پردازیم این است که تقریر دلالت این آیه شریفه بر لزوم معاطات یا لزوم هر معامله‌ای چیست؟ در اینجا نیز مفصلترین بحث را، امام (رض) در کتاب البیع (ج 1، از ص 186 تا 207 - که بحث ما در این ایام، بیشتر روی همین چند صفحه است) مطرح کرده‌اند. مجموعاً هفت تقریر برای استفاده لزوم از آیه شریفه ذکر فرموده‌اند.

اینجا نکته‌ی را توضیح دهم. یکی از نقاطی که قوت اجتهاد در آن روشن می‌شود همین است که انسان بتواند برای يك مدعاً راه‌های مختلفی را ذکر کند. ممکن است به يك راه اشکالی باشد که آن اشکال به راه دیگر نباشد. حال اگر کسی این آیه را سطحي معنا کند و بگوید آیه می‌فرماید وفای به عقد واجب است، این که اجتهاد نیست، بلکه این ترجمه آیه است. اینکه يك فقهی می‌آید هفت بیان برای يك مطلب بیان می‌کند؛ گرچه يك بیان آن از شیخ انصاری(ره) است، يك بیان از مرحوم اصفهانی(ره) است، و سه بیان را خود ایشان ذکر کرده‌اند، دالّ بر دقت فقیه است.

امام(ره) همه اینها را مطرح می‌کنند و می‌خواهند با این بیانه‌های مختلف، اشکال‌هایی که به راه‌های دیگر وارد می‌شود، دیگر وارد نشود. لذا اگر يك فقهی قویتر باشد، و يك بیان هشتم هم ذکر کند، این کاشف از قوت اجتهادی و استنباطی اوست. امام(رض) ابتدا روی این مبنا بحث می‌کنند که مراد از وفای به عقد، همان عمل به مقتضای عقد است. قبلاً این معنا را روشن کردیم که آیه می‌فرماید «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ»؛ یعنی «**يجب الوفاء بالعقد**»، وفای به عقد یعنی چه؟

مشهور فقهاء؛ وفای به عقد را معنا کردند «**أى إبقاء العقد**»؛ یعنی «**أى عدم فسخ العقد**»، لذا «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» را چنین معنا می‌کنند که عقد را فسخ نکنند. اما خود محقق نراقی(ره) هم تا این مقدار قبول داشت که وفای به عقد؛ یعنی عمل به مقتضای عقد، أصلاً وفا به هر چیزی، عمل به مقتضای آن چیز است. اگر يك عقدی مثل عقد بیع واقع شد، وفای به عقد بیع؛ یعنی تسلیم مبيع و تسلیم ثمن. اگر بیعی واقع شد وفای به عقد بیع، یعنی بایع، مبيع را تحویل دهد، مشتری هم ثمن را تحویل دهد. حالا اگر عقد بیعی واقع شد، بایع جنس را تحویل نداد، از آن طرف هم عقد را فسخ نکرد، اینجا نمی‌گویند وفای به عقد کردند.

طبق بیان مشهور که وفای به عقد را به معنای «**إبقاء العقد**» می‌گیرد، اینجا که بایع جنس را به مشتری نداد و معامله را فسخ هم نکرده، باید بگوییم وفای به عقد کرده، چون معامله را فسخ نکرده است، در حالی که اگر ما به عرف مراجعه کنیم، عرف می‌گوید وقتی يك معامله‌ای واقع شد، مثلاً يك خانه‌ای می‌خرید، بایع خانه را به شما نمی‌دهد، می‌گویند به عقد خودت وفا کن، معامله کردیم، باید خانه را به من تحویل دهی.

پس این يك نکته‌ی مهمی است که ثمره آن بعداً در این معنای لزوم روشن می‌شود. آیا وفای به عقد به معنای «**العمل بمقتضى العقد**» است یا بمعنای «**إبقاء العقد**» است؟ ما وقتی به کتب لغت مراجعه می‌کنیم، وفاء و استيفاء بنحو تمامیت است. أصلاً این که به «متوفی» می‌گویند «**متوفی**»، کسی که از دنیا می‌رود یعنی تمام روح او گرفته شد، «وفی» به معنای تمامیت است، بمعنای عمل به مقتضای يك شیء است. وقتی بیعی واقع شده، وفای به بیع یعنی ثمن و مثن را تسلیم و تسلّم کنید.

در معامله بیع سلم، یعنی آنجایی که ثمن را الان تحویل می‌دهد و جنس را در آینده می‌گیرد، وفای به بیع سلم؛ به تسلیم مبيع در آینده است. یعنی وقتی در آینده در آن زمان خودش آمد، بایع مبيع را داد، می‌گویند وفا کرد. در بیع نسیه، که عکس بیع سلم است، که جنس را الان می‌دهد و ثمن را بعد می‌گیرد، وفایش به این است که ثمن را تحویل دهد. وفا در هر چیزی به مقتضای همان چیز است. وفا در معاطات، چون در معاطات که عقد لفظی نیست، اخذ و اعطاء است، وفایش به این است که بعد از این عمل، هیچکدام استرجاع نکنند. پس وفای به عقد، یعنی «**العمل بمقتضى العقد**».

این مطلب در خیلی موارد مورد استفاده واقع می‌شود، وفاء به عقد به معنای «**إبقاء العقد**» و «**عدم فسخ العقد**» نیست. حالا طبق این مبنا؛ سه بیان برای «لزوم» از این آیه شریفه احتمال داده می‌شود که باید ببینیم کدامیک از این سه معنا با ظاهر این آیه سازگاری دارد و کدامیک از اینها عرفیت دارد.

تقریر اول در استدلال به آیه بر لزوم معاطات

بیان اول این است که بگوییم آیه شریفه، از باب ذکر لازم و اراده ملزوم است، یعنی کنایه است مثل سایر کنایات. لازم؛ وفای به عقد و عمل به مقتضای عقد است. ملزوم؛ لزوم العقد است. اگر يك عقدی لازم باشد، لازمه‌ی لزوم عقد، عمل به مقتضای عقد است.

ذکر لازم و اراده ملزوم؛ مثل جایی که می‌گوییم «زیدٌ كثير الرماد»، خاکستر منزل زید زیاد است. از گفتن لازم، ملزوم که عبارت از جود و بخشش اوست اراده شده است. اصلاً شاید وقتی می‌گویید «زیدٌ كثير الرماد»، به معنای خاکستر توجه هم نکنید، فقط به آن «جود» توجه دارید. این يك احتمال که بگوییم آیه، بنحو کنایه، دلالت بر لزوم عقد دارد.

تقریر دوم در استدلال به آیه بر لزوم معاطات

تقریر دوم این است که آیه، در مقام بیان يك الزام عقلایی و حکم عقلایی است. در مورد این که کسی مال کسی را غصب کرد شرعاً حرام است، یکی از احکام غصب این است که غاصب مال غیر را به مالکش برگرداند. در اینکه آیا «رد المال الى المالك» الزام شرعی دارد یا غیر شرعی، اختلاف است. برخی قائلند که «رد المال»، الزام شرعی ندارد بلکه الزام عقلایی است. وقتی شما مال غیر را غصب کردید، يك حرامی را انجام دادید، حالا باید رد کنید، اگر رد نکردید، حرام دومی مرتکب نشده‌اید، اگر فردا رد نکردید، حرام سومی مرتکب نشده‌اید، بلکه شما يك حرام مرتکب شدید.

اگر مال کسی را غصب کردید، و آن را ده سال هم نگهداشتید، يك حرام مرتکب شده‌اید. پس می‌گوییم «لزوم رد المال الى مالکه» يك الزام عقلایی است، که عقل و عقلا می‌گویند مال غیر را باید به مالکش برگردانید. البته عرض کردم اختلاف است؛ بعضی می‌گویند «رد المال الى مالکه» عنوان الزام شرعی و حکم شرعی هم دارد. اینجا بگوییم «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» يك الزام عقلایی است؛ یعنی يك وجوب تعبدی شرعی نیست. اگر وجوب تعبدی شرعی بود، باید استحقاق دو عقاب را داشته باشد. يك معامله‌ای شده، مثلاً بايع كتابی را به مشتري فروخته، الان بنفس العقد، مشتری، مالك این كتاب می‌شود.

وقتی مشتری، مالك این كتاب شد، از الان به بعد نگهداشتن این كتاب در دست خود این بايع، نگهداشتن عدوانی و غصب می‌شود. حال اگر بگوییم وجوب وفای به عقد، يك حکم تعبدی شرعی است، باید بگوییم این آدمی که مال غیر را در دست خودش نگهداشته، دو حرام مرتکب شده است؛ يك حرام این است که مال غیر را نگهداشته و غصب کرده است، حرام دوم اینکه وفای به عقد نکرده و ترك واجب کرده است.

اگر گفتیم وجوب وفا، يك وجوب مولوی شرعی است، باید بگوییم او ترك واجب کرده است. بايعی که بعد از معامله، مبيع را پیش خودش نگهداشته، باید بگوییم دو حرام مرتکب شده است، در حالی که ذوق فقهاتی چنین چیزی را اقتضا نمی‌کند و بسیار بعید است که فقهی در اینجا ملتزم شود که دو حرام مرتکب شده است.

برای اینکه این معنا نباشد باید بگوییم این «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» يك الزام عقلی یا عقلایی است. تا اینجا گفتیم که «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» حکم شرعی نیست و وجوب تعبدی نیست، بلکه يك الزام عقلایی است. آنگاه فرمودند لازمه این الزام عقلایی؛ لزوم العقد است؛ به همان بیانی که در بیان اول گفتیم، که عمل به مقتضای عقد، ذکر لازم و اراده ملزوم است از باب کنایه. اینجا نمی‌گوییم که شارع، لازم را ذکر کرده و ملزوم را اراده کرده، بلکه می‌گوییم خود این وجوب وفا، يك الزام ثابت عقلایی است. وقتی می‌گوییم عمل به مقتضای عقد واجب است، این وجوب عمل به مقتضای عقد (که عمل به مقتضای عقد، لازمه لزوم عقد است) بنحو

ثبوت عقلایی ثابت است و ما به ملازمه، ملزوم را استفاده می‌کنیم. خیلی نکته‌ی دقیق و عمیقی است. در باب کنایه اگر شارع بخواهد وجوب وفا را بعنوان وجوب مولوی بگوید، وجوب مولوی را می‌تواند از لزوم عقد کنایه بیاورد.

به يك بيان ديگر؛ شارع بگوید عمل به مقتضای عقد، وجوب شرعی دارد، منتها وجوب شرعی آن؛ بعنوان کنایه است. یعنی ذکر لازم و اراده ملزوم است. اما آنجایی که يك حکم عقلایی را بیان می‌کند، نمی‌تواند ذکر لازم و اراده ملزوم کند، برای اینکه ذکر لازم، مال خودش نیست، لذا نمی‌تواند بگوید من لازم را ذکر کردم و ملزوم را اراده می‌کنم، بلکه اینجا يك ملازمه‌ای بین این لازم و ملزوم وجود دارد.

در باب کنایه ما باید قرینه داشته باشیم که متکلم، لازم را ذکر کرده و ملزوم را اراده کرده است، اما در اینجا که مسأله ملازمه است، می‌گوییم بین این حکم عقلایی و این ملزوم، ملازمه وجود دارد و عقلاء می‌گویند عمل به مقتضای عقد لازم است. طبق این بیان دوم؛ عقلاء می‌گویند عمل به مقتضای عقد لازم و واجب است. این وجوب، وجوب عقلایی است. آن وقت بین عمل به مقتضای عقد و لزوم عقد، يك ملازمه‌ی واقعیه موجود است. اینجا دیگر بحث کنایه (که بگوییم متکلم لازم را ذکر کرده و ملزوم را اراده کرده) نیست.

تقریر سوم در استدلال به آیه بر لزوم معاطات

احتمال سوم این است که أصلاً بحث کنایه و ملازمه را کنار می‌گذاریم. و می‌گوییم معنای مطابقی «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» این است که وفای به عقد، به وجوب شرعی مولوی، واجب است. این بدین معناست که تخلف از عقد، حرام است و اگر کسی تخلف از عقد کند، استحقاق عقاب دارد. طبق معنای سوم می‌گوییم معنای مطابقی لزوم عقد، این است که وقتی می‌گوییم وفای به عقد واجب است؛ یعنی لزوم هر عقدی يك عنوان شرعی مولوی دارد.

آن وقت اینجا يك نکته‌ای را اضافه کرده‌اند و آن این است که اگر بخواهیم بگوییم معنای مطابقی وجوب وفا به عقد؛ يك حکم مولوی شرعی است، و معنای مطابقی لزوم را بگوییم این است که تمام عقود لازم است، معنایش این است که بگوییم هر عقدی بما آنّه عقد، لازم است، در حالی که نمی‌توان ملتزم به این امر شد. می‌فرماید برای اینکه عقود جایز را هم بگیرد، می‌گوییم آنجا هم وجوب وفا مادامی که عقد باقی است بنحو وجوب مولوی واجب است.

باید بگوییم يك ایجاب دیگری تعلق پیدا کرده است. عبارتی که دارند این است «**إِجَابُ الْوَفَاءِ بِالْعَقْدِ لِاجْلِ إِجَابِ مَوْلَى آخِرٍ مُتَعَلِّقٌ بِإِبْقَاءِ الْعَقْدِ**»؛ آیه می‌گوید «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ»، وفای به عقد واجب است، طبق معنای سوم می‌گوییم یعنی وجوب مولوی شرعی دارد، و حکم عقلایی و کنایه نیست که بگوییم لازم را ذکر کرده و ملزوم را اراده کرده است. بلکه آیه می‌گوید وفاء به عقد واجب است. این وفای به عقد؛ هم در عقود لازم است و هم در عقود جایز.

در عقود لازم باید بگوییم غیر از این وجوب وفا، يك وجوب دیگری که متعلق به إبقاء عقد است موجود است؛ یعنی شما در عقد جایز، مثل هبه، دلیلی که بگوید این عقد را ابقاء کنید ندارید، اما در عقد بیع، باید بگوییم يك دلیل دیگر داریم که می‌گوید این را ابقاء کن. در نتیجه می‌فرماید ما اگر معنای سوم را بگوییم (یعنی کنایه نیست، ملازمه نیست، و معنای مطابقی‌اش این است که وفا به عقد واجب است)؛ معنایش این است که هر عقدی لازم است.

ایشان می‌گویند در عقود لازم، وفا واجب است، و غیر از این وجوب وفا، يك ایجاب مولوی دیگر هم هست که می‌گوید عقد را إبقاء کن. ولی در عقود جایز، چنین چیزی نیست. آنگاه می‌فرمایند ما اگر بخواهیم این را بگوییم که آیه می‌فرماید وجوب وفاء در

عقود لازم، يك ايجاب ديگر هم مي‌گويد ابقاء عقد لازم است، مي‌فرمايند اين بسيار بعيد است. مي‌فرمايد «و لا أظن التزامهم به»؛ فقهاء ملتزم به اين نمي‌شوند.

اين سه معنایی که ایشان فرمودند انصافاً مطلب دقيقی است. عبارت ایشان را در کتاب البيع ببينيد، مي‌فرمايند با اين بيان ما، اشکالی که محقق اصفهانی(ره) دارد، و اشکالی که محقق ايروانی(ره) به مرحوم مامقانی(رض) در حاشيه دارند دفع می‌شود.

و صلى الله على سيدنا محمد و آله اجمعين.